

# پارادوکس قدرت مطلق!؟

در گفتگو با آقای دکتر حسین غفاری مدیر گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

فرض کنیم که این جمله او دروغ است. نتیجه این خواهد بود که همه حرفهایش دروغ نیست. و اگر این جمله را راست تلقی کنیم. به لحاظ محتوای قضیه همه حرفهایش دروغ خواهد شد، ولی خود این جمله راست خواهد شد و چون خود این جمله از افراد حرفهای اوست، باز به تناقض خواهیم رسید.

علی ای حال، گاهی اوقات این قضایا از طرف سوفسطائیان در مقابل فیلسوفان ارائه می شد تا اعتبار عقل نظری و اعتبار قضایای اوکی ذهن را لکه دار کنند. گاهی هم بدان جهت تا نشان دهند که اگر کسانی نظرات عجیب و غریبی ارائه دهند و مثلاً کثرت و حرکت طبیعی را انکار کنند، این نظریه به همان مقدار منجر به تناقض خواهد شد که نظریه مخالف آن، گاهی اوقات هم شاید به عنوان یک تفنن منطقی و سرگرمی ذهنی و بازی فکری مطرح می کردند.

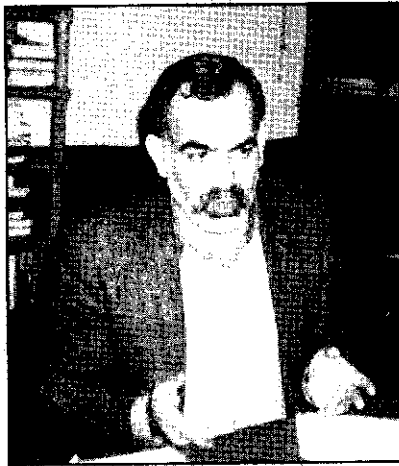
به هر یک از این مقاصد که باشد، منطقیون و فلاسفه سعی می کردند که به این مطالب پاسخ منطقی دهند. زیرا هیچ فیلسوفی در عالم نمی پذیرد که اصل امتناع نقیضین مخدوش شود و نقض گردد. نه فیلسوف، هر آدم معمولی هم اگر محتوای این قضیه را متوجه شود، بطلان آن را نمی پذیرد. این اصل چیزی نیست که نقض پذیر باشد و بعد از این که کسی آن را نقض کرد بتواند سخنی بگوید، از جمله خود نقض این قضیه را. اگر قرار شود این اصل نقض شود، هیچ چیزی حتی نقض همین اصل را هم نمی شود اعلام کرد.

دامنه این بحث حتی تا منطق جدید هم کشیده شده. در

**رشد:** از جنابعالی تشکر می کنیم که در این مصاحبه و گفتگو شرکت نمودید. موضوع مورد بحث «پارادوکس ها» یا «قضایای جدلی الطرفین» است که پیرامون وجود خداوند و قدرت مطلق حق تعالی مطرح شده است. گرچه عمر این قضایا با عمر تفکر برابری می کند و از دیرباز به عنوان اشکال و ایرادی بر تفکر فلسفی و الهی بیان شده اند، در عصر ما نیز در قالبهای جدید طرح می شوند و اذهانی را به خود مشغول می دارند. از جنابعالی می خواهیم اصل این قضایا و ماهیتشان را برای خوانندگان ما روشن فرمائید.

♦ **دکتر غفاری:** اصطلاح «پارادوکس» یا «قضایای جدلی الطرفین» بر قضایایی اطلاق می شود که منطوق آنها دو مفهوم متناقض را افاده کند. موضوع پارادوکس ریشه یونانی دارد و به طور مشهور در شبهات زنون الیایی نمود پیدا کرد. او و امثال او مقصودشان از طرح این گونه قضایا این بود که مثلاً اگر کسی معتقد به جزء لایتجزی شود و بگوید عالم از اجزای بسیار زیاد و از کثرت تشکیل شده، چنین شخصی باید بپذیرد که حرکت ممکن نیست یعنی این حرف همانقدر عجیب است که کسی معتقد به وحدت شود، زیرا او نیز به قضایایی می رسد که انکار محسوسات را در بر خواهد داشت.

در همان زمان شبهه معروف به «دروغگو» مطرح شد که این شبهه به فرهنگ اسلامی هم کشیده شده و در مورد آن منازعات منطقی صورت گرفت. اگر کسی اعلام کند که «همه حرفهای من دروغ است» ما را دچار یک مشکل منطقی می کند. زیرا اگر



## کس

و

لا

ا

د

صحیح هستند. و مقصودش این هم نیست که بگوید ما با این قضایا فعلاً مشکل داریم و بعداً حل می‌کنیم. مقصود او این است که: با فرض قبول اصل امتناع نقیضین و با فرض اینکه تناقض در جهان ممکن نیست، اگر می‌بینیم در امهات مسائل فلسفی استدلال ما به نتایج مخالف یکدیگر و متناقض می‌رسد، این امر هشدار می‌دهد که ماست که تأمل کنیم و دریابیم که در واقع عقل را درست به کار نبرده ایم.

البته مقصود او از درست به کار بردن عقل با آنچه فلاسفه کلاسیک مثل ابن‌سینا، سن‌توماس، دکارت و ملاصدرا می‌گویند متفاوت است. مقصود فلاسفه کلاسیک در اینگونه تناقضات این بود که در ماده یا صورت برهان دچار خطا شده ایم و بنابراین باید خطای صوری و خطای مادی را پیدا کنیم و رفع کنیم تا به نتیجه درست برسیم.

کانت این را نمی‌گوید. او می‌گوید هر دو استدلال درست است و عقل از جهت استفاده درست از ماده و صورت برهان درست کار کرده است، اما باز هم به تناقض رسیده ایم. او می‌گوید در اینجا می‌فهمیم که اساساً این موضوعات در محدوده کاربرد عقل نظری نیست. اگر عقل را در غیر جایگاه خودش به کار ببریم دچار تناقض می‌شویم. تناقض در اینجا فقط علامت خطر است، هشدار است، نه اینکه تناقض واقعی روی داده باشد. عقل نظری نمی‌تواند در موضوعات ماوراء تجربی به نتیجه‌ای قطعی و درست برسد. ابزار و وسایلی که در اختیار عقل نظری است با مقولات تجربی تناسب دارد و آنگاه که پا را

دوران جدید راسل و منطقیون دیگر اینها را تحت عنوان «پازل‌های فکری» مطرح کردند و سعی کردند از راه‌های مختلف به آنها جواب دهند. مثلاً پیشنهاد یک زبان ناظر به زبان متعارف و فرازبان و مجموعه برتر از مجموعه‌ای که داریم از آن خبر می‌دهیم را پیشنهاد کردند. فلاسفه اسلامی هم به شکل‌های مختلف، از جمله همین شکل‌های ذکر شده در صدد حل و پاسخ برآمدند.

● **رشد: آیا واقعاً در عصر جدید کسانی وجود دارند که معتقد باشند قضایایی داریم که در آنها دو طرف نقیض به یک میزان اعتبار دارد یا هر دو به یک میزان بی اعتبارند؟ اگر چنین باشد، آیا اینها می‌خواهند بگویند ساختار ذهن ما به گونه‌ای است که به این مطلب می‌رسیم و چون به ساختار ذهن مربوط می‌شود راهی جز توقف و تسلیم نداریم؟ آیا کانت که معتقد بود در عقل نظری ما دارای چنین قضایایی هستیم، همین نظر را می‌خواست ارائه کند؟**

◆ **دکتر غفاری:** در واقع شاید هیچ کدام از اینها به این معنا نباشد. چیزی که فیلسوفانی امثال کانت مطرح می‌کردند و ایشان در بخش جدل طرح کرده است - به هیچ وجه به این منظور نبوده که واقعاً قضایای جدلی الطرفین ممکن‌اند و وجود دارند. او می‌خواهد اثبات کند که در مورد نفس و اختیار او، جهان و تاهمی و لاتناهی آن، ازلی و ابدی بودن آن و وجود خداوند، ذهن هم می‌تواند قضیه مثبت و ایجابی بیان کند و هم قضیه منفی و سلبی. اما مقصود او این نیست که واقعاً این قضایا هر دو مؤدبی به نتایج

از تجربه فراتر می‌گذاریم خود به خود دچار پدیده‌های ناخوشایند و متناقض می‌شویم. بنابراین در کانت هم پارادوکسها به صورت قضایای واقعی مطرح نشده‌اند، (واقعی از همان جهت که مورد نظر کانت است) بلکه به عنوان عوارض یک بیماری عقلانی پدیدار شده‌اند.

● **و شد:** گاهی گفته می‌شود اصل تناقض یک اصل منطقی است و مربوط به عالم قضایاست. لذا ممکن است که ما در مرتبه ساختن قضیه به قضایای جدلی الطرفین برسیم، گرچه عالم واقع یک حالت بیشتر ندارد.

◆ **دکتر غفاری:** بعضی‌ها می‌خواهند با جدا کردن این اصل از محتوای فلسفی خود حوزه فلسفه را هر چه بیشتر محدود کنند و برای اصل تناقض صرفاً کاربرد منطقی فرض کنند که این نظر در واقع معنای محصلی ندارد. این در حقیقت به معنی جدا کردن منطقی از واقعیت است. آیا کاربرد منطقی داشتن به معنی عدم ربط آن با خارج است؟ چنین چیزی اصلاً نیست. مضافاً بر اینکه این حرف در اساس خود غلط است. زیرا اصل امتناع نقیضین، بنابر فلسفه ما، از اصولی نیست که فقط قضایای منطقی محض بدان متصف شوند. مفاهیم منطقی مفاهیمی هستند که ظرف عروض و اتصافشان در ذهن است. مثلاً می‌گوییم حیوان جنس است. این قضیه محل صدقش ذهن است. یعنی حیوان در ذهن جنس است، نه آن واقعیت خارجی. گرچه همین هم باز با واقعیت خارجی خودش ارتباطی دارد. اینطور نیست که عبارت «حیوان جنس است» بی‌ارتباط با واقعیت باشد. زیرا از همین عبارت منطقی به آثار واقعی می‌رسیم؛ اما خود صدق قضیه صرف نظر از ارتباطش با واقع، در ذهن است. انسان در ذهن است که متصف به کلیت، نوعیت و مانند آن می‌شود.

آیا اصل امتناع نقیضین چنین است؟ آیا وقتی می‌گوییم وجود طارد عدم است، صرفاً وجود ذهنی مورد نظر است؟ همانطور که وقتی می‌گوییم «اسب یال دارد» اخبار از واقع می‌کنیم، وقتی می‌گوییم «وجود طارد عدم است» نیز همین خبر را می‌دهیم. یعنی صدق در ظرف واقع و وجود است، نه در ظرف ذهن. اصل امتناع نقیضین اصل وجود است، اعم از ذهن و خارج.

معنای اصل امتناع نقیضین این است که واقعیت فقط عرصه وجود و هستی است، عالم عرصه وجود است و عدم حیثیتی در خارج ندارد. بازگشت این اصل به لحاظ مفردات به اصل

هویت است. در مرحله تصورات و مفردات، هر شیئی فقط خودش است و خودش برای خودش اثبات می‌شود؛ حال اگر قرار شد به عنوان یک تصدیق وجود را بر آن حمل کنیم، همان وجودی را که خودش داشت، به صورت محمولی در نظر می‌گیریم و بر آن حمل می‌کنیم. در حالت تصویری شما آن را به عنوان یک ماهیت موجود تصور می‌کنید و در حالت تصدیقی معنای وجود را که زائد بر ماهیت است به عنوان محمول در نظر می‌گیرید و بر آن حمل می‌کنید. یعنی در معنای تصویری، هر تصویری خودش تصور امر موجود است، یعنی ماهیت متصف به وجود در نظر گرفته می‌شود. ولی وقتی در عالم تصدیق می‌رویم، می‌گوییم این ماهیت که فی حد ذاته مساوی النسبه با وجود و عدم است، وجود را بر آن حمل می‌کنیم.

به هر حال، این اصل فقط بیان خود واقعیت عالم است. هر شیئی در هر مرتبه‌ای که هست در آن مرتبه معدوم نیست. این اصل حتی ربطی به ثبات یا سیال بودن عالم ندارد. چه عالم را ثابت و ایستا فرض کنیم و چه سیال و پویا. باز هم این اصل حاکم است. شیء در حال حرکت را هم اگر به عنوان وجود سیال در نظر بگیریم، هر آن از وجودش طارد عدم همان آن است. این جریان قوه و فعل است که خبر از پویایی عالم می‌دهد، نه انکار اصل امتناع نقیضین.

● **و شد:** اکنون به پارادوکس‌هایی پردازیم که در حوزه واجب الوجود و قدرت مطلق الهی مطرح شده است. می‌گویند در جایی که معتقد به قدرت مطلق برای خداوند می‌شویم، به یک سری قضایای جدلی الطرفین می‌رسیم که لاینحل می‌مانند. اصولاً قدرت نقیض خودش را در خود دارد. مثلاً اگر خداوند صاحب قدرت مطلق است، آیا خدا می‌تواند مثل خودش را بیافریند؟ اگر پاسخ دهید: می‌تواند، دچار یک مشکل می‌شوید و اگر بگویید نمی‌تواند، دچار مشکل دیگر می‌گردید. این شبهات چگونه قابل حل است؟

◆ **دکتر غفاری:** این گونه پارادوکس‌ها از پارادوکس «دروغگو» که قبلاً گفتیم حلش آسان‌تر است. اما چون این یک مطلب فلسفی است، برای اذهانی که عادت ندارند معضل جلوه می‌کند. و الاً برای کسانی که ورود در مطلب دارند، این گونه قضایا ایجاد اشکال نمی‌کند.

برای حل اینگونه شبهات بهتر است معنای قدرت مطلق و نیز سایر کمالاتی را که برای خدا در نظر می‌گیریم درست تصور

**\* اگر قرار شود این اصل [اصل امتناع تناقض] نقض شود، هیچ چیزی حتی نقض همین اصل را هم نمی شود اعلام کرد.**

**\* معنای اصل امتناع نقیضین این است که واقعیت فقط عرصه وجود و هستی است، عالم عرصه وجود است و عدم حیثیتی در خارج ندارد.**

**\* فرض قدرت مطلق برای خدا به معنای این است که خدا در حد اعلای کمال خودش تصور شده باشد.**

کنیم. در صورت تصور درست آنها، می فهمیم که اینگونه شبهات معنا ندارد. فرض قدرت مطلق برای خدا به معنای این است که خدا در حد اعلای کمال خودش تصور شده باشد. وقتی وجود در کمال خودش باشد و هیچ نقضی در آن نباشد، در همه صفات مطلق است. علم، قدرت و حیات صفات کمالیه ای هستند که در عالم واقع می بینیم. و چون آنها را در حد اعلا تصور کنیم، وجود مطلق می شوند. در آن مقام چنین نیست که چیزی به نام قادر مطلق داشته باشیم و چیز دیگری در کنارش به نام وجود مطلق. وجود مطلق در حد اعلای خودش عین همه این کمالات است. صفت و موصوف در آنجا جدا از هم نبوده اند که بعد به هم رسیده باشند. همه هستی همان مقدار که وجود است، همان مقدار هم قدرت است، همان مقدار هم علم است و همان مقدار هم حیات است. چون وجود یعنی همین کمالات. هر شئی اساساً از آن جهت که بهره ای از این صفات دارند، هستند. پس اینکه بگوئیم آیا قدرت مطلق می تواند خودش را محدود کند، به این معناست که آیا وجود مطلق نمی شود یعنی ذات مطلق از آن حیث که می خواهد محدود شود متصف به عدم شود.

● **رشد:** وقتی می گوئیم آیا خدا می تواند مثل خود را بیافریند، از دو جهت می توان بدان پرداخت: یکی به لحاظ قدرت فاعل و دیگری به لحاظ موضوع فعل که در اینجا «شبه خدا» است. از منظر موضوع فعل این مسأله چگونه است؟

◆ **دکتر غفاری:** در این موارد ما چیزهایی را در نظر می گیریم که واقعیتهایی ندارند و عین نیستی اند و از آن جهت که عین نیستی اند موضوع فعل قرار نمی گیرند. یعنی اینها قابلیت وجود ندارند. چیزی که قابلیت ندارد، متعلق فعل قرار نمی گیرد تا بپرسیم آیا فاعل می تواند آن را خلق کند یا نه.

این اشکال اخیر به این برمی گردد که آیا دو واجب الوجود می تواند باشد یا نه، حال چه خدا بیافریند و چه خودش موجود باشد. خداوند به ذاته عین تحقق و کمال است. حال اگر بخواهیم موجود دیگری با همین خصوصیت داشته باشیم، در واقع همان خداست، زیرا آن هم عین تحقق و کمال است و دیگر تمایزی نیست. اگر بگویید. آن دومی در حد وجوب وجود نیست که در آن صورت یکی از ممکنات می شود و مثلث آن با خدا از بین می رود. در صرف هستی و محض هستی تفاوت مطرح نیست که بتوان دوئیت را فرض کرد.

**\* تصورات نارسای کلامی در صفات خداوند و حقیقت وجود او می تواند منشأ این گونه شبهات شود.**

**\* فرض قدرت مطلق برای خدا به معنای این است که خدا در حد اعلاهی کمال خودش تصور شده باشد.**



● **رشد:** ممکن

است مسأله به این صورت طرح شود که ما انسانها به علت کم بودن قدرتیمان نمی توانیم بعضی از کارها را انجام دهیم. از جمله آنها کارهایی

است که منجر به تناقض می شود. این ناشی از عدم قدرت ماست که نمی توانیم چنان کارهایی را انجام دهیم. اما آن که قادر مطلق است باید بتواند چنین کارهایی را انجام دهد.

● **دکتر غفاری:** اصل مطلب غلط طرح شده است. چنین نیست که چون ما نمی توانیم افعال متناقض انجام دهیم، این کار صورت نمی گیرد. بلکه بدان جهت است که تناقض در عالم محال است. و منظور از محال بودن هم این است که عالم، عالم هستی است، نه نیستی است. نقیض هر چیزی عدم آن است و نمی شود که عدم یک چیز تحقق پیدا کند. مثل این است که به کسی بگویند نیستی ایجاد کن. نیستی چیزی نیست که ایجاد شود. این به دلیل محدود بودن قدرت انسان نیست، بلکه نیستی چیزی نیست که ایجاد شود. به همین معنا خداوند هم نیستی ایجاد نمی کند. خداوند که دارای قدرت مطلق است، هستی بی شمار ایجاد می کند، نه نیستی. اگر قرار به قدرت باشد، با کمترین قدرت می توان نیستی ایجاد کرد، نه بیشترین قدرت؛ متهای مراتب اگر کسی نیستی را ایجاد کند، آن دیگر هستی است، نه نیستی.

● **رشد:** با توجه به اینکه عقل سلیم زیر بار اینگونه قضایا نمی رود، اما می بینیم که تاریخ تفکر انسان خالی از آنها نیست. در همین عصر نیز با همه رشد فکری، باز به این قضایا به عنوان

قضایایی لاینحل می نگرند و روی آن تأکید می کنند.

● **دکتر غفاری:** مسائل فلسفی اموری سهل و ممتنع اند. از یک جهت خیلی مشکل به نظر می آید، اما به لحاظی هم ساده است. فلسفه درباره واقعی ترین امر صحبت می کند، خود هستی. اما چون بحث از خود هستی بحثی عقلی است و با عقل باید صفات آن را اثبات کرد، در بادی امر ممکن است پیچیده به نظر آید. در هر صورت، این اشکالات رهزن فکری فلاسفه و منطقیون شده است. تصورات نارسای کلامی در صفات خداوند و حقیقت وجود او می تواند منشأ این گونه شبهات شود. در فلسفه غرب، نارسایی الهیات زمینه طرح این شبهات را بیشتر می کند. از طرف دیگر، شکل صوری به ظاهر پیچیده این قضایا نیازمند دقت منطقی است. نرسیدن به کنه مطلب در هر مسأله ای می تواند منجر به این تصور شود که ما قضایای جدلی الطرفین داریم. اگر کسی معتقد به امکان شناخت باشد و مبادی عقلی را پذیرفته باشد و به کنه مسأله هم رسیده باشد، چنین جدلهایی برایش طرح نمی شود.

البته در مواردی هم هست که طرح این پارادوکس ها بر اساس حسن نیت هم نیست. کسانی که مخالف اندیشه های ماوراءالطبیعی هستند، به این گونه شبهات دامن می زنند و فکر می کنند با بزرگ کردن آنها خللی در اندیشه های معنوی ایجاد می کنند. گاهی این شبهه ها را در روزنامه های عمومی می نویسند که این یا ناشی از نهایت کج سلیقه ای است یا ناشی از بی توجهی به عقاید و اندیشه های الهی مردم است و می خواهد نشان دهد که هیچ بنیاد عقلایی برای الهیات وجود ندارد. و الا همان طور که گفتید عقل سلیم زیر بار این قضایا نمی رود.

● **رشد:** از وقتی که در اختیار ما قرار دادید تشکر می کنیم و از خداوند توفیقات بیشتری برای جنابعالی مسألت می کنیم.